



چند مشکل در

گفتگوی روزانه

در زندگی، ما پیوسته ناگزیریم آنچه را می‌اندیشیم و آنچه را که از دیگران می‌خواهیم بزبان بیاوریم. آموختن قواعد و اصولی که ما را در «بزبان آوردن مقصود یاری کند» فن بیان نام گذارده‌ایم.

فن بیان برخلاف تصور بسیاری تنها مورد نیاز هنرپیشگان نیست بلکه چه پزشک باشیم و چه معلم چه پیشه‌ور باشیم و چه کارگر همه از یاد گرفتن اصول آن ناگزیریم زیرا همینکه دهان را به‌منظور ادای جمله‌ای باز کردیم سه‌سوال برایمان پیش می‌آید:

چگونه حرف بزنم؟ باچه کسی دارم حرف؟ و کجا دارم حرف میزنم؟

سوال «چه باید - یا می‌خواهم - بگویم» را به‌عمد نیاوردم زیرا فرض را براین می‌گیریم که میدانیم چه می‌خواهیم بگوئیم بنابراین ...
الف چگونه باید سخن گفت؟

۱ - می‌دانیم هرکس صدای خودش را دارد. در زبان فارسی ما برای تشخیص صدا واژه‌های زیادی داریم از جمله: زیر یا بالا - ونازک یا کلفت. در همین دونوع صدا يك تقسیم بندی دیگر هم وجود دارد - صدای صاف و صدای دو رگه که اولی صدائی روشن و یکدست و صدای دوم تاریک و ناهموار است.

برای نشان دادن زیبایی و زشتی صدا اصطلاحات دیگری هم هست از آن میان: صدای دلنشین، آهنگدار - پرتنین - زنگدار - از يك طرف و صدای جیغ‌جیغی - و ننگ‌ونگی یا سوت ماشینی از طرف دیگر، صدا متاسفانه یا خوشبختانه خدادادی است. هرگز صدای زیر را هم نمی‌توان کرد و برعکس ولی خوشبختانه صدا تربیت پذیر است بدین معنی که می‌توان با تمرین‌های صحیح به قدرت و رسائی آن افزود به عبارت دیگر رنگ صدا (تن) را که هم بودن و یا زیر بودن آن باشد نمی‌توان تغییر داد اما می‌توان قدرت و کشش آنرا اضافه کرد یعنی صدای کوچک را بزرگ کرد.

در اینجا يك نکته لازم به یادآوری است. صدا سازی یعنی رنگ صدای اصلی خود را تغییر دادن مثلاً با داشتن صدای زیر «هم حرف زدن برای دستگاه صدا خطرناک است. حداقل خطری که دارد این است که به تارهای صوتی آسیب میرساند که نشانه بارز آن ایجاد سرفه است.

۲ - واینک درباره استفاده از صدا به چند نکته اشاره میکنیم و اینجاست که باید به شرح چگونگی بیان پردازیم. میدانیم هر واژه از نظر تلفظ دو نقش دارد. یکی زمانی که واژه تنهاست و دیگری زمانی که در جمله می‌نشیند. زمانی که واژه تنهاست باید حق آنرا کاملاً رعایت کنیم و زمانی که در جمله می‌آید بهرنگ جمله در می‌آید البته بدون آنکه شخصیت خودش را کاملاً از دست بدهد.

بطور کلی ما دو نحوه بیان میشناسیم «بد حرف زدن و خوب حرف زدن». الف - بد حرف زدن. در این مورد در زبان فارسی اصطلاحاتی بسیار شیوا و رسا و گویا وجود دارد:

۱ - چکشی حرف زدن. چکشی حرف زدن عبارت است از تکیه بیش از حد روی واژه‌ها این همانست که در بالا گفتیم یعنی واژه نه تنها بهرنگ جمله در نیامده بلکه در میان جمله خودنمائی و خود فروشی میکند.

۲ - یخ حرف زدن یا تو دهن یخ داشتن. کسانی به اصطلاح سرد صحبت میکنند که در ضمن صحبت دهانشان تابناگوش باز می‌شود. نتیجه این کار این است که حروف صدادار بویژه حرف «آ» «ای» «ا» تغییر شکل میدهد و از آنجا که حرف صدادار استخوان بندی کلمه یا نگهدارنده حروف در قالب واژه است واژه از هم میریزد و چیز شل و ول و بی‌مصرفی بنام کلام بی‌نمک بگوش میرسد.

۳ - و نك و نك کردن یا زیر لب حرف زدن، وقتی کسی در صحبت خوددهانش را به اندازه کافی باز نمیکند میگوئیم و نك و نك میکند نتیجه این است که از گفته او تنها يك مشت حروف صدادار بگوش شنونده میرسد و گفته نامفهوم میگردد.

۴ - جویده صحبت کردن. میدانیم که وقتی تنها هستیم و فکر میکنیم ناخود آگاه قسمتی از آنچه می‌اندیشیم از دهانمان بیرون می‌آید. در حالیکه تارهای صوتی چه زمانی که صحبت میکنیم و چه زمانی که فکر میکنیم پیوسته در لرزش است. بعضی اشخاص سریع‌تر از سخن گفتن یا نوشتن فکر میکنند این اشخاص همانگونه که وقتی چیزی مینویسند غالباً حروف را جا میگذارند در صحبت کردن نیز مقداری از حروف لغات را جا میگذارند و به اصطلاح «يك خط در میان صحبت میکنند» در حالی که، ما در تنهائی آزاد هستیم وقتی مخاطب داریم این آزادی را از دست میدهیم. و باید هرآن توجه داشته باشیم که سخن ما متعلق به طرف صحبت ماست و آنچه مال او است باید درست و کامل به او تحویل داده شود. حالا باید به يك مشکل بزرگ نیز اشاره کنیم «صحبت در میان خنده» خنده حالت دهان را تغییر می‌دهد نتیجه این میگردد که واژه میشکند و سخن نامفهوم میگردد همینطور است صحبت در میان سرفه کردن و غذا خوردن و خلاصه هر حرکت خود آگاه یا ناخود آگاه دهان در ضمن صحبت.

بنابراین کمال مطلوب این است که هرچه می‌گوئیم شمرده و رسا و گرم بگوئیم ...

ب - باچه کسی حرف میزنم؟

این بسیار مهم است که طرف صحبت خود را بشناسیم. هر کس به تناسب پیشه‌ای که دارد مقداری واژه‌های روزمره و مقداری واژه‌های حرفه‌ای و شغلی میداند و بکار می‌بندد. متأسفانه تاکنون در ایران فرهنگ ادبی تا اندازه‌ای و فرهنگ حرفه‌ای هیچ نداشته‌ایم. من تصور می‌کنم کم داشته باشیم استادان ادبیاتی که برای نمونه اسامی انواع پرندگان ایران را بدانند. روشن است که از يك پرنده باز انتظار نمیتوان داشت که واژه‌های دور افتاده ادبیات بزرگ نظمی ما را بفهمد و بکار برد ممکنست خوانندگان بگویند دانستن واژه‌های مترادف و واژه‌های اختصاصی چه ربطی به بیان دارد اتفاقاً از دو جهت بایبان ارتباط و پیوستگی کامل دارد:

۱ - زبان وسیله تفهیم و تفاهم است، جای تردید نیست که هرچه زبانی را بهتر و کاملتر بدانیم اندیشه خود را آسانتر و درست تر میتوانیم بیان کنیم. زبان مادری همیشه آسان بنظر می‌آید از این رو غالباً باسهل انگاری و بی تفاوتی روبرو میگردد در حالیکه کسی که زبان مادری خودش را خوب میداند اولاً با مشکل

۲- حرکت دست و سر اصولاً برای تکیه گذاری روی مطلب یا اشاره به چیزی بکار میرود سخنگو باید شنونده را با سخن خود جذب کند نه با حرکت برای رسیدن به این هدف باید همه حواس خود را کاملاً روی گفته خود و شنونده متمرکز کند بنابراین با حرکات نابجا و مستقل و بی معنای دست و سر شنونده متوجه این حرکات گشته از درك مطلب سخنگو غافل میماند. کافی است در نظر مجسم کنید گوینده‌ای دارد شعر مشکلی را میخواند ناگهان موهایش را مرتب کند یا مگسی را از صورت خود براند که این هر دو نشانه عدم تمرکز و عدم رابطه سخنگو با شعری است که میخواند و یا بادستهای خود هوا را بشکافد یا با آسمان راز و نیاز کند که این کار توجه شنونده را به دستها و سراو جلب خواهد نمود.

این بود مختصری از مشکل هائی که کم و بیش همه در بیان خود داریم. ذکر قواعد و اصول برای رفع این نقیصه از حوصله این مقاله بیرون است مهم آنست که با مشکل‌های خود آشنا شویم حل و رفع آن تنها با توجه، خواستن و کار امکان پذیر است.

«لفت تنگی» روبرو نمی‌گردد لفت تنگی دو گونه نمودار می‌شود.

الف - من من کردن یعنی گیر کردن و نیافتن لفت رسا و گویا.

ب - تکرار کردن يك لفت. براحتی میتوان شنید که سخنگوی لفت تنك چگونه در واژه‌های «استعمال کردن» و «چیز» گرفتار میشود و نمیتواند خودش را نجات بدهد.

ثانیاً صرفنظر از لفت تنگی عدم شناخت در لفت باعث سوء تفاهم‌های بسیار میگردد. نمونه بسیار است از آن میان برخی که از قول خودشان میگویند بنده تشریف فرما شدم یا آوردن چندین جمله بخاطر رساندن منظور که در این صورت هر جمله خود نارسا و مفهوم دیگری دارد.

در اینجا است که بد اصطلاح زیبای دیگری در زبان فارسی برمیخوریم: کتابی یا لفظ قلم صحبت کردن مانند آن که به بقالی برویم و بخواهیم با بیان کتابی از او خرید کنیم.

ج - کجا دارم صحبت میکنم؟

روشن است که گوینده باید همیشه به انعکاس صدای خود توجه داشته باشد صحبت در يك اطاق معمولی، صحبت در يك سالن. و بالاخره صحبت در هوای آزاد و احیاناً برای جمعیتی راه و روشی ویژه دارد.

در پایان باید از حرکت یا حرکات در میان صحبت نیز بنویسیم برخی از دوستان وقتی شعری را بیان میکنند میپندارند بیان آنها باید با حرکات دست و پا و سرو گردن توأم باشد و تنها در این صورت است که شعر جان میگیرد و زنده میشود. برای رد این پندار از خواجه نصیرالدین طوسی یاری میگیریم که می‌نویسد... «در اثنای سخن بدست و چشم و ابرو اشارت نکند مگر حدیثی اقتضای اشارتی لطیف کند و آنگاه آنرا بر وجه پسندیده ادا نماید.»

۲- حرکت دست و سر اصولاً برای تکیه گذاری روی مطلب یا اشاره به چیزی بکار میرود سخنگو باید شنونده را با سخن خود جذب کند نه با حرکت برای رسیدن به این هدف باید همه حواس خود را کاملاً روی گفته خود و شنونده متمرکز کند بنابراین با حرکات نابجا و مستقل و بی معنای دست و سر شنونده متوجه این حرکات گشته از درك مطلب سخنگو غافل میماند. کافی است در نظر مجسم کنید گوینده‌ای دارد شعر مشکلی را میخواند ناگهان موهایش را مرتب کند یا مگسی را از صورت خود براند که این هر دو نشانه عدم تمرکز و عدم رابطه سخنگو با شعری است که میخواند و یا بادستهای خود هوا را بشکافد یا با آسمان راز و نیاز کند که این کار توجه شنونده را به دستها و سراو جلب خواهد نمود.

این بود مختصری از مشکل هائی که کم و بیش همه در بیان خود داریم.

ذکر قواعد و اصول برای رفع این نقیصه از حوصله این مقاله بیرون است مهم آنست که با مشکل‌های خود آشنا شویم حل و رفع آن تنها با توجه، خواستن و کار امکان پذیر است.

ایرج زهری